

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله
تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما
بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی
اعدائهم اجمعین.

قبل از شروع در بحث درگذشت هم‌شیره مکرمه آقا را خدمت ایشان تسلیت عرض
می‌کنیم و اهداء می‌کنیم به روح ایشان ثواب یک سوره مبارکه حمد و یک صلوات.

(قرائت فاتحه با صلوات)

ادله قول به عدم تنجیز علم اجمالی و عدم لزوم مراعات غیر ما یدفع به الاضطرار بیان
شد و مناقشه شد همه‌ی آن ادله، و اما قول ثانی که تنجیز علم اجمالی و لزوم مراعات
ما لا یدفع به الاضطرار، امور عدیده هست که قهراً با دقت در جواب‌هایی که به آن قول
اول داده شد قابل اصطیاد هست و استخراج هست ولی در عین حال توضیحاً للمقام و
للمرام این وجوه را هم عرض می‌کنیم.

وجه اول؛ فرمایش محقق نائینی قدس سره هست علی ما نُسب الیه در تقریرات و در
مصباح الاصول و آن این هست که در مقام که ابتداءً اضطرار بوده است باحد الاطراف و
بعد علم اجمالی پیدا شد به این‌که یکی از اطراف محذور دارد حالا یا حرام است یا واجب
است مثلاً، ترک واجب است اگر...، فرمایش ایشان این است که این صورت با دقت،
همانند صورت قبل هست که ابتداءً علم اجمالی داشتیم به وجود تکلیف و بعد اضطرار به
معین پیدا شد که آن‌جا گفتیم که اگر علم اجمالی اول باشد به تکلیف و بعد اضطرار
حاصل بشود، آن علم اجمالی کار خودش را انجام می‌دهد، تنجیز را می‌آورد و این اضطرار
متأخر موجب زوال تنجیز نمی‌شود. ایشان فرموده مقام هم همانند آن جاست. چرا؟ برای
این‌که فرموده است که در این موارد تا قبل از انجام شیء برای رفع اضطرار، تا قبل از
آن؛ تکلیف فعلی وجود دارد چون موضوعش هست و همین‌که موضوع تکلیف موجود باشد
حکم فعلی می‌شود. پس تا قبل از حین رفع اضطرار تکلیف وجود دارد، تکلیف فعلی وجود
دارد و حین اضطرار البته آن تکلیف برطرف می‌شود اگر ما یرفع به الاضطرار، همان
متعلق تکلیف باشد. این را قبول داریم و ما مثل کسانی که می‌گویند که اضطرار به جامع
است و باعث نمی‌شود که تکلیف از خصوصیت‌ها برداشته بشود، این حرف را قبول
نداریم بلکه می‌گوییم در وقتی که رفع اضطرار به واسطه یک خصوصیتی می‌کند اگر آن
خصوصیت واقعاً متعلق تکلیف باشد و حرام باشد حرمت آن برداشته می‌شود. اما این رفع
حرمت موجب نمی‌شود که این‌جا تبدیل بشود مقام به شک بدوی در دیگری و بگوییم
برائت جاری می‌شود. چرا؟ چون تا زمان رفع اضطرار به این طرف، تکلیف در این‌جا
وجود داشته و آن علم اجمالی به این‌که یا این حرام است یا این حرام است وجود داشته
و در اثر این علم اجمالی که یا این حرام است یا این حرام است، این وقتی وجود داشت
پس مقام می‌شود مثل کجا؟ مقام مثل جایی می‌شود که در صورت قبل می‌گفتیم علم

اجمالی دارید بعد اضطرار به معین پیدا می‌کنید. این‌جا هم علم اجمالی دلرید که یا این حرام است یا این حرام است، حالا مثل این‌که اضطرار پیدا کردی به معین، الان همان را که برمی‌داری اضطرار منطبق به او می‌شود. همان‌که داری برمی‌داریم اضطرار منطبق بر او می‌شود منتها آن‌جا از اول اضطرار منطبق بر او بوده، حالا عندالاستعمال، اضطرار منطبق بر همین که داری می‌آشامی می‌شود و چون این رفع، این طرّو اضطرار فهوراً بعد از علم اجمالی است پس وزان آن می‌شود وزان همان‌جا، آن‌جا گفتیم باید احتیاط بکند، این‌جا هم می‌گوییم باید احتیاط بکند. این حاصل فرمایش محقق نائینی قدس سره هست، خب محقق خوئی قدس سره دوتا اشکال کردند به ایشان.

اشکال اول‌شان این است که نه، این‌جا مثل آن‌جا نمی‌شود چون توقف دارد بر این‌که بگوید همین که دارد می‌آشامد رفع تکلیف از آن می‌شود. پس این می‌شود مثل جایی که به معین اضطرار دارد. این‌جا هیچ وقت اضطرار به جامع تبدیل نمی‌شود به اضطرار به فرد و با این‌که او اختیار می‌کند این فرد را، هیچ وقت آن مضطرّالیه نمی‌شود. مضطرّالیه یکی از امرین است نه این و شاهدش هم همین است که اگر یک ظرف حلال مسلّم و یک حرام مسلّمی باشد، یک آب مسلّم الحرمه که متنجس است، یکی غیر متنجس است و این اضطرار دارد یکی از آب‌ها را بخورد. می‌شود کسی تفوّه بکند به این‌که اگر آن مسلّم الحرمه را برداشت می‌شود مضطرّالیه و حرمت آن برداشته می‌شود. نمی‌شود چنین حرفی را تفوّه کرد. پس به این‌که او را برمی‌داری مصرف می‌کنی، رفع اضطرار به او می‌کنی، آن مضطرّالیه نمی‌شود. این اشکال اول.

اشکال دوم ایشان این است که این‌که شما می‌فرمایید که این هر دو علم اجمالی داریم که یا این متنجس است یا این حرام است یا این حرام است تا حین استعمال، حین استعمال اگر این که استعمال می‌کنی برای رفع اضطرار، حرام واقعی باشد برداشته می‌شود. ولی تا قبل از این برداشته نشده، آن حین برداشته می‌شود و این را علت این قرار دادید که یک علم اجمالی إما و إما وجود دارد تا حین استعمال، پس علم اجمالی اول است. حین استعمال هم که مثل اضطرار به معین می‌شود. پس می‌شود مثل آن‌جا، این طور می‌فرمایید و حال این‌که نمی‌شود باور کرد که این حرمت باشد تا حین استعمال یعنی شارع می‌گوید حرام است حرام است، همین‌که خواستی آن را برداری استعمال کنی من حلالش کردم. چون این حرمت لغو است. حرمت برای این است که ساّد عن العمل بشود و نگذارد مرتکب بشوی، اگر بگوید حرام است تا حین ارتکاب، همین‌که آمدی ارتکاب بکنی و ارتکاب کردی برداشته می‌شود. خب این حرمت برای چی جعل شده؟ پس بنابراین این طریقه، این روش، این بیان ناتمام است چون مبتنی است بر این مسئله که اولاً اضطرار به جامع به واسطه اختیار سرایت کند به آن فرد و دو؛ این‌که قبل از این استعمال و قبل از این سرایت حرمت باقی باشد الی حین الاستعمال و این هر دوی این‌ها باطل است و نادرست است. این بیان اول و دلیل اول و اشکالات محقق خوئی هم متین است و درست است. حالا بعض ما يتعلّق به هم در مطالبی که قبلاً گفته شد مثل فرمایش مثلاً تسدید الاصول یا فرمایش منتقی که این‌ها یک‌جوری می‌خواهند بگویند همین می‌شود مضطرّالیه؛ بحث شد از آن و جواب داده شد.

س: این مثال را حاج آقا، قبلاً هم قبلاً هم استفاده کرده بودند در خلال استدلال، این را قبول دارید؟

ج: که چی؟

س: مثل آقای خوئی که می‌فرمایند بدهی است که اگر شما استناد به حلال واقعی و حرام واقعی پیدا کنید اگر می‌خواهید حلال واقع را بردارید اگر اضطرار منطبق‌علیه بشود حلال واقعی پس باید حلال بشود، حرام واقعی باید حلال بشود در حالی‌که این‌طور نیست.

ج: بله.

س: این را مورد اضطرار می‌بینیم؟

ج: نه، می‌گوییم این... بله، این مضطرّالیه نمی‌شود. اگر کسی اضطرار به امرین حلال و حرام پیدا کرد این‌جور نیست که آن حرام بشود مضطرّالیه.

س: این‌که ادله اضطرار اصلاً نمی‌دانیم آن حرام واقعی را، وقتی من می‌دانم این حلال است و من مندوحه از ارتکاب حرام دارم به واسطه استعمال حلال، دیگه اضطرار به حرام پیدا نکردم. من مندوحه دارم، می‌توانم حلال را استفاده کنم. اضطرار وقتی است که من مندوحه نداشته باشم. رفع مااضطرّوالیه

ج: نه، آخه این می‌گوید اضطرار به جامع وقتی شما این را برمی‌داری اضطرار به فرد می‌شود. اشکال به این‌جاست.

س: خب نه، کی این‌طور است؟ این حرف مانحن فیه ما کی این‌طور است؟ مع الفارق است دیگه، وقتی جامع ما منطبق‌علیه است، فرض ما منطبق‌علیه جامع می‌شود که مندوحه بالحلال نداشته باشیم من الحرام، این‌جا مندوحه داریم

ج: شما الان اضطرار به این دارید؟

س: نه، اصلاً اضطرار نیست ... حرام

ج: نه،

س: این‌جا حاج آقا، ما به یک ماء کلیّ متنجسه اضطرار داریم در مانحن فیه چون مندوحه بالحلال نداریم. این‌جا مندوحه داریم. وقتی مندوحه از اول داریم، قیاس آن با مانحن فیه ... ما به کلی

ج: نه، مجوز ندارید. درست است. مجوز عقلی ندارید ولی اگر شما می‌گویید چیزی را که انتخاب می‌کنید به عنوان رفع اضطرار می‌شود مضطرّالیه

س: ما همه‌جا این حرف را نمی‌زنیم. همه‌جا نمی‌زنیم. وقتی می‌گوییم علم اجمالی بالکلیّ المتنجس داریم

ج: می‌دانم. این چه جوری سرایت می‌کند در این صورت؟ چون چهل دارید، تسدید الاصول هم همین را می‌فرمود دیگه، تسدید الاصول هم می‌گفت که به ضمیمه چهل این‌جور می‌شود.

س: نه، نه، ما حرف تسدید الاصول را نمی‌زنیم

ج: شما همین را دارید می‌گویید

س: نه، نه، نه،

ج: می‌گویید که چهل باعث می‌شود که این بشود مضطّرّالیه، می‌گوییم چهل شما چه جور باعث می‌شود که این بشود مضطّرّالیه؟ بله، شما معذور هستید بدون این که مضطّرّالیه باشد.

س: اصلاً ما کاری به آن‌ها نداریم. من این را نمی‌فهمم. این آقای خوئی دارد این حرف را می‌زند ما نمی‌فهمیم یعنی چه؟ این که مانحن فیه که کلیّ ما یک امر حرام است و ما مندوحه نداریم را می‌آید منطبق می‌کند به یک جایی که یک حلال داریم و یک حرام داریم. بله، این جا کلیّ اش اشرب الماء است که با شرب الماء اضطرار می‌شود اما شرب الماء الحرام الغیر مندوحه دار یا شرب الماء الکلی الحلال ...

ج: نه، می‌دانم. مندوحه داشتن و مندوحه نداشتن در این دخالتی ندارد.

س: این باعث اضطرار می‌شود.

ج: نه

س: مندوحه نداشتن باعث می‌شود من اضطرار بالحرام پیدا بکنم. اگر مندوحه دارم اصلاً اضطرار به حرام پیدا نمی‌کنم. حرف این است. من این را نمی‌فهمم از اول، جلسات قبل آقای خوئی یک مثال می‌زد به جای این که مندوحه به حلال دارم. آقا، مندوحه به حلال دارد که اصلاً اضطرار به حرام پیدا نمی‌کند که حالا بحث کنی، اضطرار به حرام در احدهمای معین است فقط منطبق آن فرد یا در احدهمای ...

ج: نه، آن جا هم اضطرار به چی دارد؟ اضطرار به شرب الماء دارد.

س: شرب المائی که حرام است

ج: نه، نه، هم آن حرام اضطرار را برطرف می‌کند، از مرگ نجاتش می‌دهد

س: برطرف می‌کند یعنی حرام باشد که برطرف می‌کند

ج: بله، بله، ولی از هلاک نفس نجاتش می‌دهد. هم آن که، آن آبی که متنجس است از هلاک نفس نجاتش می‌دهد هم آن آبی که پاک است از هلاک نفس نجاتش می‌دهد. پس آن چیزی که رافع اضطرار است هم آن است هم این است.

س: حالا حرام هم باشد ها! باید مندوحه هم نداشته باشد. ... شرط اضطرار است.

ج: نه، ببینید، حالا سر این بحث نیست، سر آن ... این که عذر دارد یا ندارد. می‌خواهیم این را بگوییم؛ می‌خواهیم بگوییم که شما می‌گویید اضطرار به جامع، این سرایت به فرد می‌کند. فرد می‌شود چی؟ مضطّرّالیه

س: فرد می‌شود مضطّرّالیه شرب الماء بما هو شرب الماء، بله، بله می‌شود

ج: حرف سر این است که نه، اضطرار به جامع موجب این که فرد مضطّرّالیه بشود نیست.

س: خب فرد هم مضطّرّالیه بشود که اشکالی ندارد. شما می‌گویید نمی‌تواند، شرعاً نمی‌توانم با آن رفع اضطرار کنم. طرف ممکن است بگوید آقا، این فرد ... آقا این بیانی که الان فرمودید؛ فرداً مضطّرّالیه است ولی من شرعاً نمی‌توانم

ج: نه، می‌توانی، چرا؟ چون گفته

س: نه، نه، توی آن مثال

ج: نه، اگر موضوع مضطّرّالیه بر این منطبق شد احله‌الله لمن اضطرّالیه می‌گیرد.

س: اطلاق ندارد دیگه، آن‌جایی که این طوری است را دربر نمی‌گیرد ...

ج: چرا نمی‌گیرد؟

س: خب به خاطر همین قرینه لبّی که ما داریم دیگه،

ج: چه قرینه لبّی دارید؟ شارع می‌گوید برمی‌دارد

س: در ذهن متشرع ...

ج: نمی‌توانید بگویید.

س: نه، او تقیید می‌زند چه اشکالی دارد؟ انصراف دارد از آن‌جا

ج: یعنی

س: موضوعش هست. بله موضوعش

ج: یعنی شارع نمی‌تواند بیاید بردارد بگوید اگر مضطّرّ همین صورت را بگوید برداشتم

س: یعنی مضطّرّالیه هست. توی آن سیستم تطبیقش مشکلی وجود ندارد ولی انصراف دارد از آن‌جایی که به قول آقا یک مندوحه‌ای داریم.

ج: انصراف دارد یعنی چه؟ یعنی

س: یعنی این‌که مضطّرّالیه ... آن سیستم مشکل ...

ج: نه، این منبّه این است که ببینید، آن‌جا باید انصراف و این‌ها را بگوییم یا اصلاً بگوییم این را شامل نمی‌شود؟

س: این را می‌توانیم بگوییم انصراف

ج: نه، شما حرف سر این است؛ شما می‌آیید به این وجوه می‌گویید که این را شامل نمی‌شود ولی مضطّرّالیه شده؟

س: می‌خواهم بگویم آن‌جا بیّن نیست که ایشان دارند قیاس می‌کند

ج: نه، بیّن است. نه، نه، یعنی وجدان انسان در آن‌جا، فقط حرف ایشان هم نیست، چون

این حرف رائج است. فقط مال آقای خوئی نیست، این حرف رائج است بین آقایان که در این صورت آیا وجداناً می‌گویید مضطرّالیه است ولی انصراف دلیل این‌جا را نمی‌گیرد. همین شد مضطرّالیه؟ آخه چه جور شد این مضطرّالیه با این‌که من به جامع اضطرار من را رفع می‌کند؟ من این را اختیار کردم از باب او، نه این‌که این شد مضطرّالیه

س: آن یک بیان دیگری است؛ آن چیزی که شما فرمودید که تفوّه نمی‌شود کرد که

ج: هان! تفوّه نمی‌شود کرد یعنی همین

س: تفوّه نمی‌شود کرد آن یک بحث دیگری بود که آقا، تفوّه نمی‌شود کرد که من بتوانم با این

ج: بله،

س: وزان این دوتا بیان با هم خیلی فرق دارد. آن‌که تفوّه نمی‌شود کرد یک بیان دیگر بود. این‌که حالا بیایم بگوییم آقا، وجداناً چه جوری است و حالا ...

ج: همان تفوّه نمی‌شود کرد یعنی همین، یعنی لولا این که کسی بیاید بگوید انصراف دارد، می‌شود تفوّه کرد؟ نه، نمی‌شود. یعنی واضح است که این کلی است. البته خب این‌جا إن قلت و قلت زیاد است. حالا مثلاً منتقی فرموده مثل واجبات موسّعه، ایشان گفته که خب نماز، طبیعت نماز واجب است. شما همین نماز که می‌خوانید واجب است. از جامع به فرد سرایت می‌کند نه این‌که این مسقط است.

س: همه واجبات و محرمات، حرف منتقی را ما می‌زدیم. همه واجبات و محرمات مگر نمی‌گویید ... طبیعت؟

ج: چرا، ولی فرد سرایت نمی‌کند

س: فرد سرایت نمی‌کند؟

ج: نمی‌کند

س: و هیچ وقت من نماز نخواندم. پس هیچ وقت من نماز نمی‌خواندم

ج: چرا، نماز خواندید

س: پس چی؟ منطبق علیه نیست یعنی

س: نه، وجوب نماز

ج: بله، وجوبش روی

س: کاری به وجوب شرعی ندارم. همین که فرد منطبق علیه ... امثال باشد مگر نمی‌گویید الانطباق قهری؟ همین حرف خودتان که می‌گویید ... الانطباق قهری، خب فقط انطباق قهری توی واجبات و محرمات روی طبیعت است ادله اضطرار که می‌رود روی طبیعت،

ج: من از شما؛ حالا این بحث‌ها سر جای خودش، سؤال می‌کنیم. شما که می‌گویید این فرد خارجی واجب است

س: اشکال واجب موسعه را نفرمایید حاج آقا، اشکال واجبات موسعه و واجبات کفایی را نفرمودید. آن را اصلاً جواب دادند. می‌گویند آقا، آنچه که ما وجب الطبیعه است، آنچه که ما خیر العقل فيه بین الا ... تخییر عقلی است. این را جوابش را دادند. چرا بحث نمی‌کنید؟

ج: نه، شما، ایشان می‌فرمایند که این همین واجب است، همین وجوب دارد

س: منطبق علیهاست، انطباق قهری است.

ج: بله، ما که نمی‌گوییم انطباق قهری نیست

س: تمام شد

ج: ولی ... وجود دارد؟ آیا قبل الوجودش وجوب دارد یا بعد الوجودش وجوب دارد؟ اگر قبل الوجودش وجوب داشته موضوع نیست، اگر بعد الوجودش وجوب دارد معنا ندارد. چیز که هست بگویم واجب است بیاوری؟ این که خارج است که متعلق واقع نمی‌شود که

س: این حرفی است که هیچ کس نمی‌فهمد.

ج: چرا؟ به همین دلیل گفتم خارج نیست

س: صاحب منتقی این را می‌گوید؟

ج: بله؟

س: صاحب منتقی

ج: صاحب منتقی فرموده مثل آن‌ها این هم وجوب پیدا می‌کند.

س: به چه معنا؟ به آن معنای بدیهی الوجدانش، این منته است که

ج: پس چی؟ ما هم همین را می‌خواهیم بگویم

س: آقا، به همان معنا انطباق قهری می‌گویند

ج: بابا! انطباق قهری که کسی منکرش نیست

س: خب به چه معناست؟

ج: حرف سر این است که بابا! این

س: انطباق قهری به چه معناست؟ توی احدهمای معین هم که شما دارید می‌فرمایید من به احدهمای معین اضطرار پیدا می‌کنم فرد می‌شود مضطراًلیها، سؤال: فرد می‌شود مضطراًلیها ادله احدهمای معین که مثلاً إحتفظ مثلاً ... جان باشد، یا ادله اضطرار باشد، هر چی باشد، با آن جایی که احدهمای غیر معین است ادله که هر دو واحد است. هر دو

رفته روی طبیعت، هر دو رفته روی کلی، چه توی احدهمای معین، ما در مقام امثال تعین داریم. در عالم جعل که تعین نداریم که، در احدهمای معین که در عالم جعل خدا نگفته از این اجتناب کن که، من در عالم امثال فقط می‌دانم باید این را بخورم. ادله که هر دو رفته روی طبیعت، اگر توی احدهمای معین شما انطباق می‌دهید به خاطر تعین و از کلی به فرد می‌رسید در احدهمای معین هم برسید. چون انطباق دارد هر دوتا، حالا یکی به نحو تعین، یکی به نفع لا تعین و الا تا احدهمای معین هم رفته بود روی طبیعت، می‌گوید اضطرار پیدا کردی شرب الماء حلال است. شرب الماء در عالم امثال احدهمای معین است.

ج: نه آن‌جا که معین باشد می‌گوییم که طبیعت رفته ...

س: پس چه جور به فرد می‌رسد؟

ج: نه وجود فرد معین باعث می‌شود، وجود موضوع در خارج باعث می‌شود آن حکمی که رفته روی طبیعت فعلی بشود یعنی حکم شما بشود، حکم شما شدن به این است که موضوع برای شما محقق بشود و الا قبل از تولد ما اجتناب عن النجس وجود دارد، این کبریات وجود دارد، این قوانین وجود دارد. هرکسی که توی، هر بشری که متولد می‌شود موضوع که محقق می‌شود آن حکم می‌شود فعلی برای این آقا. حکم روی طبیعت می‌شود فعلی، قبل از آن فعلی نیست. حالا این‌جا حرف سر این است که آیا من الان واقعاً اضطرار به این پیدا کردم؟ یعنی به غیر این و اضطرار من برطرف نمی‌شود؟ اضطرار به فرد یعنی این، یعنی بدون این کار من درست نمی‌شود، این‌جور نیست. پس اضطرار به فرد پیدا نمی‌شود.

این بیان محقق نائینی. بیان دوم بیان خود محقق خوئی قدس‌سره در مصباح الاصول است که ایشان می‌فرماید در این موارد این اضطرار موجب نمی‌شود که حکم از بین برود و مانع از حکم نیست، چون اضطرار به جامع است و حکم مال فرد است. پس اضطرار لم یطراً علی متعلق الحكم تا منافات با حکم داشته باشد؛ این مقدمه‌ی اولی.

مقدمه‌ی ثانیه این است که خب وقتی این‌چنین شد پس این‌جا حکم وجود دارد چه در آن‌که اگر حکم درواقع و متنجس همانی باشد که شما رفع اضطرار به آن می‌کنید چه آن دیگری باشد. علی‌ای‌حال این حکم مانعی از وجودش نیست چه درواقع روی آن باشد که تختاره لرفع الاضطرار، چه روی آن باشد که لا تختاره لرفع الاضطرار، این حکم وجود دارد. منتها اگر روی آن باشد که تختاره لرفع الاضطرار این‌جا شما معذور هستی نه این‌که حکم نیست؛ مثل موارد شبهات بدویه که برائت جاری می‌کند اگر واقع باشد هست خلافاً لآقای نائینی که می‌گفت وقتی رفع اضطرار می‌کند ... نه هست منتها شما معذور هستید. و اگر روی آن دیگری باشد نه، هست و شما معذور نیستید.

خب تا این‌جا پس وجود حکم چون مانعی ندارد و اطلاقات ادله‌ی آن حکم این مورد را هم شامل می‌شود پس من یقین دارم بحسب ادله که یا این اجتناب عن النجس، اجتناب دارد یا این دارد. منتها در این‌جا موافقت قطعی لازم نیست انجام بدهیم علیرغم این‌که می‌دانم وجود دارد و قضیه‌ی منفصله هست که یا این حرام است یا این حرام است ولی موافقت قطعی لازم نیست بکنیم، چرا؟ چون اگر بگویید این‌جا موافقت قطعی لازم است لازم می‌آید چی؟ لازم می‌آید که طرح ادله‌ی اضطرار «لأن الموافقة القطعية انما تحصل بالاجتناب عنهما معاً و هو طرخ لأدلة الاضطرار» اگر بگوییم موافقت قطعی باید بکنیم

معنایش این است که ادله‌ی اضطرار هیچی، یعنی طرح آن‌ها لازم می‌آید، شما این‌که شارع دارد می‌گوید جایز است. پس بنابراین موافقت قطعی به خاطر این‌که طرح ادله‌ی اضطرار لازم می‌آید و یا به عبارتی دیگر شاید بهتر باشد این‌جوری تعبیر کنیم؛ خود ادله‌ی اضطرار به دلالت التزام می‌گوید موافقت این را نمی‌خواهم، پس موافقت قطعی لازم نیست. اما مخالفت قطعی چی؟ مخالفت قطعی ما مبرری برای آن نداریم، هر تکلیفی که ما علم به آن پیدا می‌کنیم چه علم تفصیلی چه علم اجمالی، در مقابل آن ما دو وظیفه به حکم عقل عملی‌مان داریم، یکی موافقت قطعی یکی حرمت مخالفت قطعی. البته تعلیقی است به این‌که شارع اجازه ندهد. نسبت موافقت قطعی‌اش خود شارع اجازه داده گفته نمی‌خواهم، نسبت به مخالفت قطعی که چیزی نگفته که. پس نمی‌توانیم مخالفت قطعی بکنیم و اگر شما بروی این را به اضطرار صرف کنید او را هم بیاشامی مخالفت قطعی کردید دیگر، می‌دانی آن اجتنبی که این‌جا بود پاسخ به آن داده نشد، اجتناب از آن نشد.

س: دوتا تکلیف مجزا هست به حکم عقل یکی لازمه‌ی دیگری است ...

ج: حالا این بحث است که ...

س: نه می‌گویم در این‌جا هم فرق دارد دیگر ...

ج: نه حالا چه مجزا باشد چه یکی، اگر شما بگویند که ...

س: اگر یک تکلیف داریم آن هم وجوب موافقت قطعی است این را هم شارع نخواست، وقتی ملزوم نباشد لازمش هم دیگر نیست دیگر.

ج: نه دوتا هست، ببینید چون در اطراف علم اجمالی ممکن است بگویند در یک طرف ترخیص می‌دهد ولی می‌گوید مخالفت نکن ...

س: حالا آن لازمه ...

ج: نه حالا لازمه‌ی آن نیست ...

س: یعنی عقل به ما می‌گوید که مقابل مولا اطاعت کن، همین را به ما می‌گوید

ج: نه مخالفت قطعی و کاری نکن که بدانی مخالفت کردی ...

س: ... نه آن بدانی قرار شد ...

ج: نه مخالفت قطعی ...

س: دانستن و این‌ها دیگر خاطر شریف‌تان هست که در رد مرحوم، آن دانستنی که من احراز بکنم توی فرمایشات قبلی، احراز این‌که من موافقت یا عدم ... آن دیگر جزء تکلیف نیست احراز کردن ...

ج: جزء تکلیف نیست جزء حکم عقل است، می‌گوید نباید کاری بکنی که یقین کنی، حالا این‌ها می‌گویند، حالا این‌که می‌دانی مبنای حالا قم است، مخالفت قطعی، موافقت قطعی، فلذا کلمه‌ی قطعی را به آن می‌زنند.

این هم فرمایش محقق خوئی قدس سره هست در این جا. خب این فرمایش هم یک مشکله‌ای دارد و آن این است که علم اجمالی به چه تکلیفی مستتبع این امور است؟ به تکلیف بی‌جان که نه، به تکلیفی که بر مخالفتش استحقاق عقوبت است. یعنی من اگر علم اجمالی پیدا کنم که یا تکلیفی در این جا مولا دارد یا این جا که بر مخالفتش عقوبت است یا در این جا که بر مخالفتش استحقاق عقوبت است این جا تنجیز می‌آید. اما همین بدانم تکلیفی در این جا هست یا این جا یا این جا تکلیفی هست ولی استحقاق عقوبت ندارد؛ این مثل این می‌ماند که اگر علم اجمالی پیدا کردم که یا تکلیفی این جا هست یا تکلیفی این جا هست که اگر این جا باشد فعلی نیست اگر این جا باشد فعلی است، این فایده‌ای دارد؟ این حرف آقای آخوند که می‌فرماید باید فعلی علی کل تقدیر باشد تا تنجیز بیاید. یعنی چه این طرف باشد فعلی باشد، چه این طرف باشد فعلی باشد؛ اما من علم پیدا کردم یا تکلیف این طرف است یا آن طرف که اگر این طرف باشد فعلی نیست، خب سرجمع این است که علم به وجود تکلیف فعلی پیدا نمی‌کنم دیگر. شما خودتان دارید تصدیق می‌فرمایید که این جا این تکلیف اگر درواقع همان طرفی باشد که تخته‌اره لدفع الاضرار شما معذور هستید. بنابراین با این که احتمال می‌دهم الان معذور باشم چه جور علم به تکلیفی پیدا کردم که چه این طرف باشد چه آن طرف باشد منجز است، معذور نیستم استحقاق عقوبت دارم؟ این نکته نکته‌ای است که مغفول مانده توی این بیانات. این فرمودند که خب چه وجهی دارد ما رفع ید بکنیم از آن تکلیف؟ اضطرار که به این‌ها تعلق نگرفته، خب یا تکلیف این جا هست یا ... اگر این جا باشد معذور هستیم اگر آن جا باشد معذور نیستیم؛ چرا معذور نیستی اگر آن جا باشد؟ شما باید علم پیدا کنید به چی؟ به تکلیفی که سواءً کان فی هذا الطرف أو فی ذاک الطرف، استحقاق عقوبت در مخالفتش هست. این را باید اثبات کنید این جور تکلیفی را و این با این بیان شما اثبات چنین تکلیفی نمی‌شود. پس بنابراین بیان مصباح الاصول لا یقنعنا که به این مقدار بخواهیم بسنده بکنیم.

بیان سوم بیان شیخنا الاستاد در دروس فی مسائل علم الاصول است. ایشان در مقدمه‌ی اولی با استادشان محقق خوئی متحد هستند، همین مطلب را می‌فرمایند که بله اضطرار باعث نمی‌شود که به جامع، باعث نمی‌شود تکلیف از فرد بشود مضطربانه، این را قبول دارد و تکلیف وجود دارد، در این موارد تکلیف وجود دارد و علم داریم به این که تکلیف وجود دارد. درعین حال می‌فرمایند که موافقت قطعی لازم نیست بکنیم ولی مخالفت قطعی حرام است. چرا موافقت قطعی لازم نیست؟ به دو دلیل، این جایش اختلاف‌شان با استاد این جاست که ایشان فرمود چون طرح ادله‌ی اضطرار لازم می‌آید، ایشان بیان دیگری دارند، یک: این که می‌گویند علت موافقت قطعی چی هست؟ این که عقل حکم می‌کند به موافقت قطعی علتش دفع ضرر محتمل است، علتش این است. این دفع ضرر محتمل در کجاست ما یک ضرر محتمل را باید دفع کنیم؟ وقتی است که محذور آخری در قبال آن نباشد که اگر این ضرر را بخواهیم دفع بکنیم به یک ضرر دیگری گرفتار می‌شویم، آن جا هست که عقل می‌گوید و الا اگر نه، اگر این ضرر را بخواهی دفع بکنی، این ضرر محتمل را بخواهی دفع بکنی به یک ضرر محتمل دیگری یا مسلم دیگری گرفتار می‌شوی که این جا ضرر محتمل امری مسلم است گرفتار می‌شوی هیچ وقت عقل نمی‌گوید آن ضرر محتمل را بکن.

عبارت‌شان این است می‌فرمایند که: «لأن حکم العقل لا تجب الموافقة القطعية فی الفرض لأن حکم العقل بلزومها للتحرز عن العقاب المحتمل» حالا من ضرر گفتم کلمه‌ی عقاب ایشان... «عن العقاب المحتمل و مع کون الموافقة القطعية موجبة للابتلاء بمحذور

آخر كالفاء النفس فى التهلكة لا يحكم العقل بلزومها» فرض این است اضطرار است، اگر این آب را نیاشامد، یکی از این آب‌ها را نیاشامد محذور مرگ در کار است، آن مقطوع است، آن ضرر و آن عقابش مقطوع است. اما این عقابش محتمل است، این‌جا عقل نمی‌گوید موافقت بکن، این‌جا عقل نمی‌گوید دفع ضرر محتمل بکن. دلیل دوم ایشان این است که ادله‌ی اضطرار در جایی که مسلّم باشد اضطرار برای یک مقطوع الحرمة، در جایی که مقطوع الحرمة باشد ادله‌ی اضطرار رفع حرمت می‌کند و ترخیص می‌دهد. خب جایی که مقطوع الحرمة هست وقتی ترخیص می‌دهد آن‌جایی که محتمل الحرمة هست به طریق اولی. و این‌جا آن‌که برمی‌دارد بیاشامد چی هست؟ محتمل الحرمة هست؛ شاید هم حرمت آن‌ور باشد که برنمی‌دارد. پس این به طریق اولی دارد شارع اجازه می‌دهد. منتها فرق این است آن‌جایی که مقطوع الحرمة هست این رفع رفع واقعی است و ترخیص ترخیص واقعی است. این‌جا که محتمل الحرمة هست رفع رفع ظاهری است و ترخیص ترخیص ظاهری است. فرموده است که بعد فرموده: «أضف إلى ذلك» آن دلیل قبلی «أن الشارع إذا رخص فى ارتكاب المحرم لدفع الاضطرار فالترخيص فى ارتكاب محتمل الحرمة أولى، غاية الأمر الترخيص فى الأول واقعى و فى الثانى ظاهرى».

خب پس بنابراین موافقت قطعی لازم نیست اما مخالفت قطعی چرا لازم نباشد؟ تکلیف مسلّمی است علم هم به آن پیدا کردی، چرا مخالفت قطعی‌اش جایز باشد؟ خب فرمایش استاد قدس‌سره هم که البته ما این مباحث را خدمت‌شان نبودیم، من استصحاب و تعادل و تراجیح خدمت ایشان مشرف شدم، این‌ها بعداً حالا در کتاب‌شان بود.

این فرمایش هم اولاً همان اشکالی که عرض کردیم به مصباح الاصول وارد است، خب شما غایت کلام‌تان این است که علم به دو تکلیف درست کردید اما تکلیفی که این وصف را داشته باشد که علی مخالفته استحقاق العقوبه این را که اثبات نکرد بیان شما و ما این را احتیاج داریم. این اولاً که این اشکال مشترک الورد است. ثانیاً این دو وجهی که ببینیم ایشان مستند قرار دادند بر این‌که موافقت قطعی لازم نیست بکنیم آن دومی که «اضف الى ذلك» بود در جلسه‌ی قبل پاسخ دادیم گفتیم اولویت ندارد این‌جا علی مبناکم. چون آن‌که محرم واقعی است و اضطرار به آن تعلق گرفته علت ترخیص شارع این است که همین مضطرّالیه است، اما در ما نحن فیه در ... مضطرّالیه فرض کنید بگویید نیست، چطور این اولویت دارد؟ فارقت این است که آن مضطرّالیه است این مضطرّالیه نیست. بله این حرف در محتمل الحرمة‌ای که مثل شبهات بدویه باشد که یک کسی به یک چیزی اضطرار دارد از آن طرف هم نمی‌داند این حرام هست یا حرام نیست، علم اجمالی و فلان نیست، خب آن‌ها می‌گویند آقا آن‌جا که حتماً می‌دانی حرام است خدا برداشت این‌که حالا احتمال حرمتش می‌دهی دیگر لازم نیست برائت جاری کنی بعد بگویی به‌خاطر اضطرار مرتکب می‌شود، این‌جا درست است، این‌جا اولویت درست است؛ اما نه در مثل ما نحن فیه که فارق بین‌شان موجود است و چیز نشود. و اما آن قبلی که برای دفع عقاب محتمل هست و عقاب محتمل در جایی گفته می‌شود که عقل جایی می‌گوید که محذور آخری نباشد. اگر بخواهیم این‌جور محاسبه بکنیم پس باید موارد را فرق بگذاریم با همدیگر، یعنی اگر تراحم ملاک، باب تراحم دارد می‌شود که این اجتناب عن النجس ممکن است این طرف باشد که من دارم اختیارش می‌کنم، این اجتناب عن النجس این‌جا یک عقاب دارد، اگر نخورم این را به خدمت شما و هیچ‌کدام را نخورد آن‌جا چی هست؟ بخواهیم این اجتناب عن النجس که در این بین هست این‌جوری، این اجتناب عن النجس که در بین هست اگر بخواهیم این را مراعات بکنیم، عقابه را مراعات بکنم خب باید از هر دو بهره‌یزیم، از هر دو بخواهیم بهره‌یزیم مبتلای به هلاک نفس می‌شود که آن هم عقاب

دارد و آن هم ضرر دارد. خب پس تراحم می‌شود و این‌جا عقل حکم نمی‌کند در این صورت عقل حکم نمی‌کند که محذور آخری در کار به‌وجود بیاید. اگر این هست باید موارد را بگویم مختلف است تا این‌که آن محذور آخر اشد است بله، اگر مساوی است مختار هستی، اگر از این راه بخواهیم پیش برویم. علاوه بر این‌که این‌جا اصلاً اول الکلام، این عقاب محتمل برای چی هست؟ در مورد ما، من اصلاً علم به عقاب یعنی قاطع به عدم‌العقاب هستم نه عقاب محتملی هست منتها به‌خاطر محذور. چرا قاطع به عدم العقاب هستم؟ چون بیانی بر تکلیفی که استحقاق علیه العقاب ندارم، آن‌جایی، باید چنین تکلیفی را من احتمال بدهم دیگر، قبح عقاب بلا بیان دارد. بله روی مسلک شهید صدر که حق الطاعه‌ای باشد حالا قابل تصویر است. اما روی مسلک کسی که حق الطاعه‌ای نیست و قبح عقاب بلا بیان قائل است چطور می‌شود گفت که این‌جا، بله یک عقاب محتملی هست منتها محذور آخر وجود دارد عقل می‌گوید نمی‌خواهد دفع این عقاب محتمل بکنی، اصلاً سالبه به انتفاع موضوع عقاب محتملی نیست که حالا عقل بگوید این‌جا دفعش بکن یا نکن. پس به این بیان هم به بیان دروس هم قانع نمی‌توانیم بشویم. تا حالا دوتا بیان عرض کردیم بیان سوم بیانی است که از شهید صدر استفاده کردیم و این روزها در آن‌جا می‌گفتیم که حالا شده ده دقیقه، ان‌شاءالله تتمه‌ی کلام للغد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.